

نقد‌ها را بود آیا عیب‌گیری گیرند؟

(نقد اظهارات آقای طاهر احمدزاده پیرامون مذهب الاسلام فلسفی و ملی و...)

علی حقیقت جو

مصیبت دیگری که بایستی بر مشکل فوق افزود،

درگیری‌های خطی و جناحی و تأثیر سوء آن بر بازگویی وقایع است. گویی سیاست، برای بسیاری از ما، میدان جنگ مرگ و حیات با حریف و ملکوک ساختن و از میدان به در کردن کامل اوست و این مقصود، صورت نمی‌گیرد جز آن که او مطلقاً بد، و ما نیز مطلقاً خوب و شایسته به حساب آییم. متأسفانه آنچه اکنون در فضای سیاسی کشورمان می‌گذرد تا حدود زیادی از همین اصل تبعیت می‌کند. حال تصور کنید سیاستمداری می‌خواهد از گذشته سخن بگوید و موضوع بحثش هم جابه جا با اشخاص و جریان‌های سیاسی - اجتماعی رقیب یا موازی، اصطکاک داشته باشد، براساس کیش شخصیت و بینش خطی و جناحی، چه تصویری از مخالفین مطلق یا مشروط خویش ترسیم خواهد کرد؟!

آقای احمدزاده از مبارزین قدیمی هستند و مبارزات ایشان با رژیم ستم‌شاهی البته جای تقدیر و تحسین دارد. اما مع‌الاسف، اظهارات و تحلیل‌های ایشان در شرح وقایع تاریخی، از آنچه گفتیم مستثنا نیست و جناب ایشان علاوه بر این که در بازگویی وقایع، عملاً خود را مدار و محور بی‌خطای نهضت می‌گیرند، سخنانشان جای جای از عیوب یادشده خالی نیست، که در طول مقاله به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۲- نخستین نکته‌ای که در اظهارات آقای احمدزاده به چشم

یا ایهاالذین امنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقواالله ان الله خبیر بما تعملون. (مائده - ۸)

مدیر محترم مجله چشم انداز ایران وقفه الله لمرضاته

در شماره دوم از سال اول آن مجله (مهر و آبان ۱۳۷۸، ص ۲۸ -۳۳) تحت عنوان "انجمن حجتیه در بستر زمان" مصاحبه‌ای با آقای طاهر احمدزاده مبارز و سیاستمدار قدیمی درج گردید که به لحاظ روش و مضمون، دارای اشکالات عدیده‌ای به نظر می‌رسید.

آقای احمدزاده اخیراً در مصاحبه با مطبوعات سفره دل را گشوده و بر له یا علیه این و آن هر چه دلشان می‌خواهد می‌گویند، آن هم کسانی که مدت‌هاست از جهان رفته و نیستند تا صحت و سقم اظهارات و منقولات ایشان را معلوم دارند. در مصاحبه با "چشم انداز ایران" نیز جای جای از موضوع گفت‌وگو (انجمن حجتیه) فراتر رفته، فندیان اسلام و مرحومین فلسفی و بروجردی را آماج طعنه قرار داده‌اند از آن‌جا که قضاوت دقیق و درست پیرامون هر سخنی، زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که آرا و نظریات مخالف نیز در کنار آن مطرح شود، لهذا ضروری است اولیای محترم آن مجله به تهیه و درج دیگر نظریات نیز همت کنند. در این زمینه، چند نکته صرفاً به عنوان فتح باب، تقدیم خوانندگان نکته سنج آن مصاحبه می‌گردد. امید است با درج آن، زمینه تفکر و قضاوت بهتر خوانندگان را فراهم آورید.

۱- بر آشنایان تاریخ پوشیده نیست که آنچه به عنوان "خاطرات تاریخی" (به شکل مکتوب یا شفاهی) از رجال ایرانی دو قرن اخیر باقی مانده است، غالباً بر مبنای "کیش شخصیت" استوار بوده و سرشار از خودستایی و غیرنکوهی است. آنان از گذشته، چنان سخن می‌گویند که گویی کائنات تاریخ، بر مدار و محور شخص ایشان می‌گشته و فرشته نگهبان عصمت در تمام عمر سایه به سایه آنان را تعقیب می‌کرده است! بازگویی حوادث گذشته برای آنان، یک دفاعیه تام و تمام از درستی اندیشه و عمل خویش و دادخواستی کوبنده بر ضد دیگران (به ویژه مخالفان) است.

یاداست این امر، لوازمی دارد که "خودمطلق انگاری"، "یکسونگری"، "توطئه پنداری افراطی"، "تصویر کاریکاتور گونه از نظریات و اعمال دیگران"، "عدم انصاف در داوری"، و بالاخره "تحریف یا انکار حقایق تاریخی" از جمله آن لوازم است. بی‌گمان اگر روزی محقق نکته‌سنج، خاطرات بر جای مانده از رجال کشورمان را (از خاطرات اعتمادالسلطنه و ناظم‌الاسلام کرمانی گرفته تا تقریرات سیدضیاءالدین طباطبایی و ابتهاج و شمس قنات‌آبادی و ...) مورد پژوهش و تحقیقی روانکاوانه - جامعه‌شناسانه قرار دهد (ضمناً صحت و سقم مندرجات آن‌ها را نیز با اسناد و مدارک تاریخی معتبر محک زند) ریشه بسیاری از مشکلات فردی و اجتماعی ما را که همان خوی "خودبینی" و "تک‌روی" است، نشان خواهد داد.



۴۲

چشم انداز ایران شماره ۸

□ بر آشنایان تاریخ پوشیده نیست که آنچه به عنوان

"خاطرات تاریخی" (به شکل مکتوب یا شفاهی) از

رجال ایرانی دو قرن اخیر باقی مانده است، غالباً بر

مبنای "کیش شخصیت" استوار بوده و سرشار از

خودستایی و غیرنکوهی است. آنان از گذشته، چنان

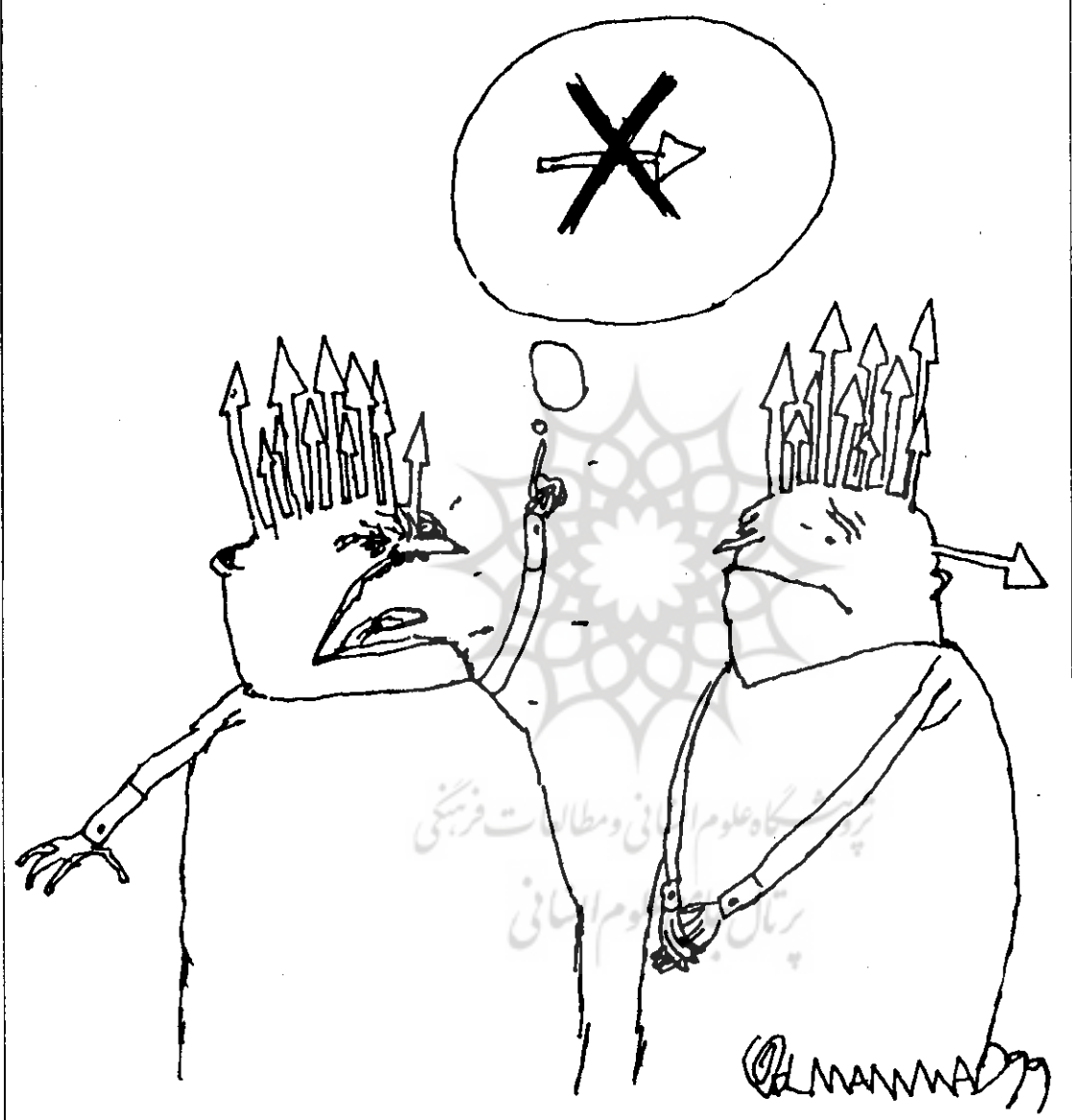
سخن می‌گویند که گویی کائنات تاریخ، بر مدار و

محور شخص ایشان می‌گشته و فرشته نگهبان

عصمت در تمام عمر سایه به سایه آنان را تعقیب

می‌کرده است

می‌خورد، تضاد میان ادعا و عمل ایشان است: در ادعا، خود را فردی مؤدب و دارای سعه صدر نسبت به مخالفان می‌شمرد، اما در عمل، از هیچ برجسب و اتهامی به آنان دریغ نمی‌ورزد! برخورد او - در طول مقاله - با دوست دیرینش مرحوم حاج شیخ محمود حلبی



(مؤسس انجمن حجتیه) گواه روشن این تناقض است.

می‌گوید: «مرحوم محمدتقی شریعتی... بذر احترام به افکار و اندیشه‌های دیگران ولو این که از نظر ما درست نباشد را در دل ما کاشت. البته بعدها خود ما به طور اصولی تحلیل کردیم که در جهان‌بینی توحیدی این مسأله چگونه ریشه دارد. با این دیدگاه بود که من به دیدن مرحوم حلی می‌رفتم.»^۱ و نیز: «تشخیص من این بود که مرحوم حلی آدم وابسته و مزدوری نیست و اصلاً تفکر او این‌طور بود و بنابراین باید برای او احترام قایل شد.»^(۲) حتی می‌افزاید در برابر انتقاد برخی از شخصیت‌ها که در زمان طاغوت به وی گفته اند چرا در مجلس ختم بستگان آقای حلی شرکت می‌کنی، گفتم: «نه تنها با او، بلکه حتی با کسانی که در دوران نهضت ملی با مصدق مخالف بودند، باید صحبت کرد و برخورد داشت. بنده به آن‌ها برچسب نمی‌زدم که مثلاً ضدملی هستی و... در دورانی هم که زندانی بودم، شیوه برخورد من با تمام جریان‌های سیاسی مخالف چنین بود.»^(۳) حال ببینیم آقای احمدزاده تا چه حد نسبت به ادعای خویش (احترام به افکار و اندیشه‌های دیگران) وفادار مانده است؟

اولاً، مدعی است پیش پرده مبارزه جدی با بهائیت که با سخنان مرحوم فلسفی بر ضد بهاییان و پشتیبانی آیت الله بروجردی از وی آغاز شد، نتیجه‌ای جز اغفال مردم ایران از الحاق ایران به پیمان استعماری بغداد (ستونی بعدی) نداشت و آقای حلی در همین فضا بود که انجمن را بنیاد نهاد.^(۴)

ثانیاً، پیوستن انجمن به انقلاب اسلامی ایران در اواخر رژیم پهلوی را بعد از کنفرانس سران چهار کشور آمریکا و انگلیس و آلمان و فرانسه در گوادولوپ می‌داند که حاصل آن قطع حمایت سیاسی ابرقدرت‌ها از رژیم سلطنتی بود.^(۵) یعنی همزمان با قطع حمایت کشورهای استکباری از شاه، انجمن نیز که سرپرستی آن را مرحوم حلی برعهده داشت، از شاه برید و به انقلاب پیوست! (مفهوم این سخن، آن است که انجمن، قطب‌نمای سیاسیش را همواره با سیاست استکبار تنظیم می‌کند، اگر نگوییم از آن‌ها دستور می‌گیرد). ثالثاً، مرحوم حلی (و نیز فداییان اسلام) را به لحاظ فکری و بازی‌خوردگی در ردیف «خارج نهروان» می‌گذارد: «... من حاج شیخ محمود حلی را واجد تفکری می‌دانستم که در عین حال مورد بهره‌برداری رژیم و ساواک قرار می‌گیرد. کم‌الین که در مورد فداییان [اسلام] هم اینطور فکر می‌کردم... تاریخ اسلام هم شاهد گویای این موضوع می‌باشد. خارج نهروان، آن مردمان متعهد اما متحجراً... من شیخ محمود حلی را با همین معیار ارزیابی می‌کردم...»^(۶) در این میان، تنها اتهام بستگی به فراماسونری و اینتلیجنس سرویس باقی مانده است که آقای احمدزاده بر سینه انجمن حجتیه (و در حقیقت، رهبر آن: حلی) بیاویزد! که این مهم را نیز با نقل قولی جانبدارانه از مرحوم آیت الله ربانی املشی تأمین می‌کند: «این جریان به فراماسونری و اینتلیجنس سرویس وابسته می‌باشد!»^(۷)

تا اینجا، تصویری که از خلال اظهارات آقای احمدزاده نسبت به مرحوم حلی در ذهن خواننده نقش می‌بندد، چنین است: در فضای اغفال از پیمان استعماری بغداد انجمن را بنیان نهاد، با چراغ سبزی که از استکبار جهانی دریافت داشت به انقلاب پیوست و انجمنش نیز به فراماسونری و اینتلیجنس سرویس وابستگی داشت!

این است میزان احترام آقای احمدزاده به افکار و اندیشه‌های دیگران! که بذر آن را مرحوم استاد محمدتقی شریعتی در دل او کاشته و بعداً خود نیز به طور اصولی در جهان‌بینی توحیدی خود نهادینه کرده است! معلوم نیست اگر قرار بود احترامی به افکار و اندیشه‌های دیگران گذاشته نشود، آقای احمدزاده در مورد مرحوم

حلی و دیگران چه‌ها می‌گفت و چه برچسب‌هایی می‌زد؟! به‌راستی اگر القای وابستگی انجمن به فراماسونری و سازمان جاسوسی و اطلاعاتی انگلیس (اینتلیجنس سرویس) برچسب ضدملی نیست، پس چه چیزی برچسب است؟! آقای احمدزاده در اظهاراتی که تحت عنوان «نقش استاد شریعتی در تحولات ملی و مذهبی و سیاسی سده اخیر»^(۸) دارد، در تحلیل افکار و عملکرد حلی در دوران نهضت ملی لحنی گزنده‌تر و بدبینانه‌تر انتخاب کرده است. بعید است استاد محمدتقی شریعتی که خود احترام بسیاری برای استادش حلی قایل بود، اظهارات شاگرد خویش (آقای احمدزاده) را مصداق احترام به اندیشه و افکار دیگران بشمرد!

بدیهی است شرط احترام به افکار دیگران، آن است که نخست در حد امکان بکوشیم برای نظریات و اعمال آن‌ها، منا و محملی منطقی بجوییم و به‌ویژه زاویه دیدشان در تحلیل مسایل را دقیقاً مدنظر قرار دهیم. آن‌گاه چنانچه اعمال و آرای آنان منطقاً هیچ‌گونه توجیه مشروع و معقولی را برنمی‌تافت، زبان به اعتراض و احیاناً اتهام بگشاییم. کاری که آقای احمدزاده به‌هیچ‌وجه انجام نداده بلکه بالعکس (همچون تحلیلی که از مبارزه فلسفی با بهائیت یا پیوستن انجمن حجتیه به انقلاب اسلامی اراهه نموده) به شیوه کسانی که به قول معروف «هر عملی را زیر سر انگلیسی‌ها می‌بینند و در هر ماجرای رد پایی از اجانب جستجو می‌کنند» پای پیمان سنتو یا کنفرانس گوادولوپ را به میان کشیده است!

۳- ایراد دیگر آقای احمدزاده آن است که تحلیل‌های ایشان غالباً مستند به اخباری است که مأخذ و شاهد نقل آن اخبار، تنها خود ایشان هستند و گویندگان اصلی نیز روی در نقاب خاک کشیده و دستشان از توضیح یا تکذیب و پاسخگویی کوتاه است!

۴- فی‌المثل، ورود مرحوم حلی به نهضت ملی را تنها نتیجه یک «خواب» می‌داند! و این مطلب را زمانی از قول ایشان مطرح می‌کند که از جهان رفته و قدرت پاسخگویی ندارد. مبارزه مرحوم فلسفی با بهائیت را برای اغفال مردم از فاجعه پیمان استعماری بغداد می‌داند و تلویحاً مرحوم بروجردی را - که پشتیبان این حرکت بود- شریک جرم وی می‌شمرد. در حالی که هیچ‌یک از آنان زنده نیستند تا از خود دفاع کنند و خواننده، با در نظر گرفتن سخنان شاکلی و دفاعیات متهم، به قضاوتی دقیق و صحیح برسد. مطلبی را نیز که از قول مرحوم ربانی شیرازی نقل کرده‌اند، از همین سنخ بوده و راه تحقیق بر پژوهنده صحت و سقم مطلب مسدود است.

بدیهی است روزنامه‌نگاران باید اخلاق مطبوعاتی را رعایت کنند و این در شأن مجله وزین و آرمان‌خواهی چون «چشم‌انداز ایران» نیست که پشت سر افرادی صفحه‌گذارند که از جهان رفته و هیچ نوع امکان دفاعی از خود ندارند و سخنانی را به آنان نسبت دهد که برای آن‌ها هیچ شاهد و مدرکی جز خود مدعی وجود ندارد!

۴- آقای احمدزاده می‌گوید: «در آستانه الحاق ایران به پیمان بغداد که در واقع پیمانی علیه انقلاب مصر به رهبری جمال عبدالناصر بود، یک مرتبه آقای فلسفی در مسجد شاه... منبر رفت و موضع شدیدی را علیه بهائیت اعلام کرد. به دنبال آن... مرحوم آیت الله بروجردی طی مکتوبی... جو مبارزه با بهائیت را تشدید کرد. به یاد دارم که آقای فلسفی در یک سخنرانی که از رادیو هم پخش می‌شد گفت: «علیحضرتا، آیا می‌دانید که پزشک مخصوص شما بهایی است؟ ما نگران این هستیم که جان علیحضرت به خطر بیفتد و اگر جان شما در خطر بیفتد، استقلال مملکت و به تبع آن اسلام و تشیع و همه چیز به خطر می‌افتد!»

در این اوضاع و احوال یک دفعه دیده شد که تیمسار باتمانقلیچ



□ بدیهی است شرط احترام به افکار دیگران، آن است که نخست در حد امکان بکوشیم برای نظریات و اعمال آن‌ها، مبنا و محملی منطقی بجوییم و به‌ویژه زاویه دیدشان در تحلیل مسایل را دقیقاً مدنظر قرار دهیم. آن‌گاه چنانچه اعمال و آرای آنان منطقاً هیچ‌گونه توجیه مشروع و معقولی را بر نمی‌تافت، زبان به اعتراض و احیاناً اتهام بگشاییم.

رییس ستاد ارتش کلنگی را بر روی شانهاش گذاشته و به سوی مرکز بهائیت در تهران حرکت کرد. آن‌جا را تصرف کردند و مرکز بهائیت را تخریب نمودند...

همزمان با این مبارزه داغ علیه بهائیت، پیمان بغداد به تصویب رسید و ایران نیز به این پیمان ملحق شد و در آن مقطع حساس، مردم به مسأله مبارزه با بهائیت سرگرم شدند. بعد از امضاشدن پیمان بغداد در سال ۱۳۳۴ یک مرتبه تب مبارزه با بهائیت فروکش کرد. گویی که دیگر در ایران اثری از بهائیت وجود ندارد. (۹)

اجزای مختلف تحلیل فوق، با واقعیت‌های تاریخی ناسازگار است. اولاً، حساسیت شدید مرحوم بروجردی نسبت به بهائیت و تلاش وی برای نابودی این حزب استعماری، یک مرتبه و خلق‌الساعه نبود و چنان که خواهیم دید زمینه هجوم فلسفی (با پشتیبانی بروجردی) به بهایی‌ها، تدریجاً از ۶ سال پیش شکل گرفته بود.

ثانیاً، مبارزه تند فلسفی با بهائیت (رمضان / اردیبهشت ۳۴) همزمان با پیمان بغداد نبود و طرح و تصویب این پیمان در مجلسین سنا و شورا ۵ ماه پس از آن تاریخ صورت گرفت. پیمان مزبور زمانی مطرح شد که آتش سخنرانی فلسفی در مسجدشاه سرد شده بود. ثالثاً، عاقد پیمان بغداد (حسین علاء) و مقامات عالی‌رتبه آمریکا و انگلیس خود با سخنان تند فلسفی بر ضد بهاییان مخالف بودند و اصرار داشتند که این سخنرانی‌ها متوقف شود. رابعاً، در طول سخنرانی، شاه و دولت چندین بار کوشیدند به سخنان فلسفی علیه بهائیت پایان دهند ولی نتوانستند. تخریب حظیره‌القدس نیز توسط قوای نظامی، عمدتاً برای کنترل حرکت توفنده مردم بود، نه تأیید و تقویت آن. گذشته از همه این‌ها، اظهارات فلسفی راجع به شاه و پزشک بهایی، با آنچه که آقای احمدزاده نقل کرده است تفاوت دارد، که به آن اشاره خواهیم کرد.

خوشبختانه ماجرای مبارزه با بهائیت، در خاطرات حجت‌الاسلام فلسفی به طور مفصل و مستند توضیح داده شده (۱۰) و محک خوبی برای تشخیص صحت و سقم سخنان آقای احمدزاده است. به نوشته مرحوم فلسفی:

در مسأله بهایی‌ها، آیت الله بروجردی در یک فشار شدید افکار عمومی واقع شده بود. مرتباً از ولایات نامه می‌آمد که مثلاً فرماندار اینجا بهایی است یا رییس فلان اداره بهایی است و چه‌ها که نمی‌کند. این‌گونه شکایات، آیت الله بروجردی را بر آن داشت که جداً وارد عمل گردد و فلسفی را برای گفت‌وگو و چاره‌جویی، کراراً نزد مقامات دولتی بفرستد که از آن جمله می‌توان به نامه مرحوم بروجردی به فلسفی در سال ۱۳۲۹ مبنی بر ملاقات با نخست‌وزیر وقت (رزم‌آرا) اشاره کرد. (۱۱)

مع‌الاسف، عکس‌العمل مسؤولین (که به نظر می‌رسد زیر فشار آمریکا مجبور به اغماض یا حمایت از بهایی‌ها بودند) نسبت به هشدارهای آیت الله نوعاً سرد و بی‌روح بود، تا آن‌جا که بروجردی در ۲۸ شهریور ۲۸ در نامه به فلسفی از این امر سخت کله کرد. این دستگاه، یا آلت صرف و متحرک بدون اراده و اختیار است یا به غلط، مصلحت مملکت را در تقویت و موافقت [با] منویات این‌ها تشخیص داده، یا بعضی چرخ‌های آن، مصلحت شخصی خود را بر مصلحت مملکت ترجیح می‌دهد. (۱۲) بعد از رمضان ۱۳۳۳ شمسی نیز به فلسفی دستور داد با شاه ملاقات کرده و اعتراض و کله وی را از وضعیت بهایی‌ها در کشور را به گوش شاه برساند: نمی‌دانم اوضاع ایران به کجا منجر خواهد شد؟ مثل آن که اولیای امور ایران در خواب عمیقی فرورفته‌اند که هیچ صدایی هر چند مهیب آنها را بیدار نمی‌کند... عاقبت امور ایران را از این فرقه، حقیر خیلی وخیم می‌بینم... به کلی حقیر از اصلاحات این مملکت مأیوسم. (۱۳)

با این سوابق، مرحوم فلسفی در آستانه رمضان / اردیبهشت ۱۳۳۳ ش از آیت الله بروجردی پرسید آیا موافقت مسأله بهایی‌ها را در سخنرانی‌های مسجدشاه که مستقیماً از رادیو پخش می‌شود تعقیب کنم؟ بروجردی پذیرفت و گفت: 'حالا که مقامات گوش نمی‌کنند، بگذار لاقلاً بهایی‌ها در برابر افکار عمومی کوبیده شوند. اما لازم است قبلاً شاه را در جریان بگذارید که بعداً مستمسک به دست او نیاید که کارشکنی کند و پخش سخنرانی از رادیو قطع گردد. زیرا این امر، مایه سرشکستگی مسلمین و تجری بهایی‌ها خواهد شد. فلسفی، مطلب را - ضمن اعلام موافقت آیت الله بروجردی با این امر - با شاه در میان گذاشت و او نیز موافقت کرد.

ماه رمضان که فرا رسید، سخنرانی کوبنده فلسفی در مسجدشاه (و دیگر وعظ در دیگر مساجد) بر ضد بهایی‌ها آغاز شد و به زودی طوفانی در کشور به پا کرد. روز یازدهم، علم (وزیر کشور) به فلسفی زنگ زد و مخالفت شدید خود را با ادامه حملات فلسفی به بهائیت ابراز داشت که با پاسخ قاطع فلسفی روبرو شد. علم بعدها در خاطراتش نوشت: 'فلسفی توانست هم شاه و هم مقامات نظامی را فریب دهد و مبارزه‌ای را علیه بهایی‌ها آغاز کند که مملکت را به مرز فاجعه کشانید... من چاره‌ای نداشتم جز این که به سبک خودم بی‌ملاحظه رفتار کنم و دستور بدهم... از سخنرانی خودداری کند.' (۱۴)

گفته می‌شود حسین علا (نخست‌وزیر) نیز که برای معالجه به اروپا رفته بود به شاه تلگراف زده و مبارزه فلسفی با بهاییان را در چشم اروپاییان امری ناخوشایند شمرد و خواستار پایان دادن به آن شد. (۱۵) حجت الاسلام دوانی در توضیح ماجرا می‌نویسد: 'خانم روزولت رییس جمهور سابق آن روز آمریکا، چرچیل نخست‌وزیر انگلیس... طی تلگراف‌هایی از علا نخست‌وزیر خواستند که جلو این هیجان عمومی را بگیرد تا نگویند در ایران آزادی نیست... و برای دولت ایران در مجامع بین‌المللی پیامد ناگواری داشته باشد. علا از خارج با شاه تماس گرفت و لابد خود آن‌ها نیز مستقیماً از شاه خواسته بودند که جلو این کار را بگیرد.' (۱۶)

نیز به نوشته فلسفی: 'چند روز بعد از تماس علم، سرلشکر علوی مقدم (رییس کلی شهرستانی) و سرتیپ تیمور بختیار (فرماندار نظامی تهران) به طور سرزده به منزل فلسفی رفتند و از جانب شاه به وی گفتند که سخنرانی برضد بهایی‌ها باید متوقف شود. فلسفی به شدت مقاومت کرد و انجام این امر را منوط به دستگیری و قطع سخنرانی خویش از سوی رژیم شمرد که البته این کار به صلاح رژیم نبود و به بحران بیشتر دامن می‌زد. لذا سخنرانی‌های فلسفی همچنان ادامه یافت و به نوشته فردوست: 'شاه به دکتر عبدالکریم ایادی (که به

قول هم او: جانشین ارنست پرون، نماینده مرموز انگلستان در دربار پهلوی بود) دستور داد که چند ماه کشور را ترک کند و او نیز ۹ ماه به ایتالیا رفت. (۱۷)

بدین گونه، می بینیم که شاه و دولت و فرمانداری نظامی، همه جا در برابر هیجان اسلامی مردم بر ضد بهایی ها، نقش ترمز را داشته اند و بر این اساس، باید گفت که حضور قوای نظامی در تخریب حظیره القدس بهایی ها در تهران، بی گمان به منظور کنترل و مهار احساسات مزبور بوده است، نه تأیید و تقویت آن. چنان که اعلامیه فرمانداری نظامی (۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۴) بر همین معنا صراحت داشت: چون تظاهرات و تبلیغات فرقه بهایی موجب تحریک احساسات عمومی شده است، لذا به منظور حفظ نظم و انتظامات عمومی دستور داده شد قوای انتظامی، مراکز تبلیغات این فرقه را که حظیره القدس نامیده می شود اشغال نمایند که از هر گونه پیشامدهای احتمالی سوء جلوگیری شود... (۱۸)

آیت الله در نامه تشکری که پس از تخریب حظیره برای فلسفی فرستاد و در جراید ۱۸ و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۴ کشور چاپ شد، نشان داد که پشتیبانین از این عمل، صرفاً به انگیزه تکلیف شرعی و قطع ایادی استعمار از کشور بوده است. او یک گام فراتر رفت و خواستار تصفیه کامل دوایر دولتی از عناصر نفوذی این حزب استعماری گردید. (۱۹) منازلات روزافزون رژیم پهلوی - پس از مرگ مرحوم بروجردی - با این حزب وابسته و نصب تعدادی از اعضای این حزب (هویدا، روحانی و...) به بالاترین مقامات دولتی، گواهی بر صحت نگرانی ها و هشدارهای آن مرحوم بود. معالاف امروزه نیز، بهائیت، طلایه دار آمریکا و صهیونیسم در جهان بر ضد انقلاب و جمهوری کبیر اسلامی است.

جالب این است که آقای احمدزاده ادعا می کند: همزمان با این مبارزه داغ [فلسفی] علیه بهائیت، پیمان بغداد به تصویب رسید و ایران نیز به این پیمان ملحق شد و در آن مقطع حساس، مردم به مسأله بهائیت سرگرم شدند! (۲۰)

در حالی که (همان طور که قبلاً گفتیم) سخنرانی های فلسفی و تخریب حظیره القدس در اردیبهشت ۳۴ انجام گرفت و تقدیم لایحه ایران به پیمان بغداد از سوی نخست وزیر به مجلس سنا، ۵ ماه پس از آن تاریخ یعنی در ۹ مهر ۳۴ صورت پذیرفت (لایحه در ۲۶ مهر در مجلس سنا و در ۳۰ همان ماه در مجلس شورا به تصویب رسید و حسین علا نخست وزیر در پایان آبان ماه در کنفرانسی که از نمایندگان کشورهای عضو پیمان در بغداد تشکیل شده بود شرکت جست). بنابراین، مبارزه داغ فلسفی با بهائیت، همزمان با تقدیم و تصویب لایحه پیمان بغداد در مجلس شورا و سنا نبود و پنج ماه فاصله، در کشور، که گاه هر روز آن آستان حوادث بزرگی است، فاصله کمی نیست.

علاوه بر این، ملت مسلمان ایران از خطرات این پیمان غافل نبود و به همین دلیل نیز حسین علا نخست وزیر پیش از سفر به کنفرانس بغداد، در مجلس ختم فرزند آیت الله کاشانی به دست غیور مردان فداییان اسلام ترور شد... که البته با زنده ماندن وی و دستگیری و اعدام فیجع فدائیان اسلام، آن اقدام غیورانه ناکام ماند.

ادعای آقای احمدزاده مبنی بر همزمانی! و پیوستگی! مبارزه فلسفی علیه بهائیت با عقد پیمان بغداد، به وضوح نشانگر آن است که تحلیل های ایشان به هیچ وجه متکی بر مدارک و ارقام تاریخی نیست و گویی آنچه برای ایشان مهم است اتهام بی دلیل به دیگران و تراشیدن دلایل و مناسبات موهوم و خیالی است.

۵- در مذاکراتی که با حضرت آیت الله سبحانی پیرامون برخورد آیت الله بروجردی با بهایی ها داشتیم، ایشان ضمن اظهار تعجب بسیار از

□ امام خمینی (ره) در مبارزه با بهائیان، همواره پشتیبان و محرک آیت الله بروجردی بود. بنده خود شاهد بودم بعد از رمضان ۳۴ که مبارزه با بهائیت به سردی گرایید، امام هر روز به منزل مرحوم بروجردی رفته و ایشان را به ادامه مبارزه ترغیب و تحریک می کرد و از این که می دید برخی افراد، آن مرحوم را از تعقیب ماجرا باز می دارند سخت ناراحت بود

نحوه تحلیل آقای احمدزاده فرمودند:

تفسیر حرکت مرحوم آیت الله بروجردی از طریقی که آقای احمدزاده فرموده اند، بسان این است که زلزله اخیر ترکیه را معلول فروریختن یک طاق چوبی بدنامیم که در نزدیکی محل زلزله رخ داده است. برای اطلاع ایشان، به برخی از اقدامات مرحوم بروجردی پیش و پس از رمضان ۱۳۳۴ (ش) اشاره می کنم:

الف - آیت الله بروجردی در سال های آخری که در بروجرد می زیست (سال های ۲۰-۲۴ شمسی) نسبت به تبلیغات بهایی ها در منطقه، بسیار حساس بود و در این زمینه، یک ماه رمضان تمام در مسجد خویش پیرامون حضرت ولی عصر (عج) منبر رفت. ضمناً از آنجا که بحث مزبور به شیوه ای مستدل صورت گرفته و با استناد به روایات خاصه و عامه درباره اهل بیت علیهم السلام تنظیم و بیان شده بود، پس از ورود به قم به جناب آیت الله صافی توصیه فرمودند که کتابی با همین سبک در مورد حضرت به رشته تحریر در آورد و مقدمات نگارش کتاب ارزشمند «منتخب الاثر» از همین جا فراهم آمد.

ب - در سال ۱۳۳۱ مرحوم بروجردی جمعی از فضلاء آن روز حوزه (نظیر حضرات آقایان حسینعلی منتظری، ابراهیم امینی و احمدی شاهرودی) را برای خنثی کردن تبلیغات بهائیان به فریدن اصفهان اعزام کرد و اخبار مربوط به هیأت اعزامی همان زمان در جراید اصفهان درج و منعکس گردید نیز در همان ایام، قتلی در فریدن رخ داد و آیت الله بروجردی، وزیر دادگستری وقت (مرحوم لطفی) را احضار نمود و حکم شرع در این مسأله را به طور قاطع به ایشان گوشزد کرد تا بی کم و کاست اجرا شود: «شما حق ندارید مسلمانی را به خاطر کافری بکشید...»

پ - مرحوم آیت الله صدوقی در اوایل دهه ۳۰ از سوی آیت الله بروجردی به یزد اعزام شد. چندی پس از عزیمت ایشان، یک فرد بهایی به قتل رسید و شخص مسلمانی به اتهام قتل وی محکوم به اعدام گردید. با اعمال نفوذ بهائیان، قرار شد مسلمان مزبور را روز نیمه شعبان در یزد به دار بزنند و پیداست که انتخاب این روز حساس و مقدس برای اعدام یک مسلمان، جنبه استهزا به حضرت ولی عصر (عج) داشته و نشان پیروزی بهائیان بر مسلمین تلقی می شد. مرحوم صدوقی سراسیمه آیت الله بروجردی را از این توطئه ننگین آگاه ساخت و ایشان هم طی نامه ای به شاه، از وی خواستند که از حق رسمی خویش (مبنی بر ارفاق به محکومین و تخفیف مجازات اعدام به حبس) استفاده کند تا عجلتاً خطر اعدام منتفی شود و سپس برای استخلاص فرد مذکور اقدامات مقتضی به عمل آید و شاه چنین کرد.

ت - در سال های ۳۷ - ۲۸ شمسی، مرحوم حلبی به منزل آقای بروجردی آمد و فعالیت های اقتصادی و تبلیغات مذهبی بهائیان

□ مسأله انقلاب اسلامی ملت و پیوستن انجمن به آن، در اواخر تابستان ۱۳۵۷

به طور رسمی در یکی از جلسات سران انجمن که آقای حلبی نیز حضور داشت مطرح شد و اکثریت حضار از جمله خود حلبی با این امر موافقت کردند و حتی صحبت شد که در اساسنامه انجمن، به تناسب فضای جدید، تغییراتی صورت گیرد

در کشور را برای ایشان شرح داد. مرحوم بروجردی از استماع این اخبار شدیداً ناراحت شدند، به گونه‌ای که رنگ چهره‌شان کاملاً تغییر یافت. سپس به آقای حلبی دستور مؤکد دادند که به هر نحو مصلحت می‌داند مبارزه با بهائیت را تعقیب کند و گوشزد کردند که در این راه، کمال پشتیبانی را از ایشان به عمل خواهند آورد و تا آخر عمر نیز بر این پیمان استوار ماندند.

ث - امام خمینی (ره) در مبارزه با بهائیان، همواره پشتیبان و محرک آیت الله بروجردی بود. بنده خود شاهد بودم بعد از رمضان ۳۴ که مبارزه با بهائیت به سردی گرایید، امام هر روز به منزل مرحوم بروجردی رفته و ایشان را به ادامه مبارزه ترغیب و تحریک می‌کرد و از این که می‌دید برخی افراد، آن مرحوم را از تعقیب ماجرا باز می‌دارند سخت ناراحت بود و می‌فرمود: «من هر روز با آقای بروجردی صحبت کرده و او را به ادامه مبارزه دلگرم و تشویق می‌کنم، ولی فردا می‌بینم دوباره ایشان را دلسرد و منصرف کرده‌اند.

نیز از امام شنیدم که می‌فرمود: آقای فلسفی در خلال سخنرانی‌های ماه رمضان در مسجد شاه، یک شب به منزل پدر همسر (آیت الله تقفی) در تهران آمد و با خوشحالی از پیروزی و موفقیت خود در برنامه‌ای که علیه بهائیان در پیش گرفته بود سخن گفت. به آقای فلسفی گفتم: «هیچ موفقیتی به دست نیامده و نخواهد آمد مگر آن که مجلس، اخراج بهائیان از ادارات را تصویب کند و مسأله، کاملاً رسمیت قانونی پیدا کند. همچنین گفتم: «آقای فلسفی! شما نمی‌بایستی نام آیت الله بروجردی را در این ماجرا به میان می‌آوردید. زیرا ایشان با امثال من و شما فرق داشته و مظهر قدرت و شکوه اسلام به شمار می‌روند و چنانچه خدای تبارک این مبارزه به پیروزی مطلوب نرسد، مایه وهن و شکست ایشان شده و این امر به آبرو و حیثیت اسلام لطمه جدی خواهد زد. در حالی که من و شما اگر شکست بخوریم لزوماً چنین پیامدی را به دنبال ندارد. لکن حالا که نام ایشان را برده‌اید، برای حفظ آبروی ایشان - که آبروی اسلام است - بایستی کمر همت به میان بندیم و کار را با قوت به سرانجام مطلوب برسانیم.»

ج - از مرحوم امام پرسیدم: چه شد که شاه، با آن که در ابتدا قول مساعد داده بود، در میانه راه جا زد و از قول خود برگشت؟! فرمود: «گویا روی مصالحی می‌خواست کار را صورت بدهد ولی قدرت‌های خارجی او را منصرف کرده‌اند.»

در تأیید این نظر، گفتمی است که در همان ایام مبارزه آقای فلسفی با بهائیان، خبر رسید که بهائیان، وزیر خارجه وقت آمریکا (جان فاستر دالس) را در حظیره القدس یا مشرق الاذکار خویش در آمریکا به ضیافت عصرانه‌ای مهمان کرده و نزد وی از مبارزه ملت

ایران با بهائیت شدیداً مویه و شکایت نموده‌اند. دالس نیز به آن‌ها قول مساعد داده و به دفاع از آنان، شاه و دولت ایران را تحت فشار گذارده است.

د - این سخن آقای احمدزاده هم که مدعی است فلسفی در منبر گفته است:

اعلیحضرتا، آیا می‌دانید که پزشک مخصوص شما بهایی است؟ ما نگران این هستیم که جان اعلیحضرت به خطر بیفتد و اگر جان شما در خطر بیفتد، استقلال مملکت و به تبع آن اسلام و تشیع و همه چیز به خطر می‌افتد!

با محفوظات این جانب که مستمع آن سخنرانی از رادیو بودم مطابقت ندارد. آنچه از آن سخنرانی به یاد دارم چنین است که مرحوم فلسفی گفت:

اعلیحضرتا، اگر عرایض من از طریق این فرستنده به سمع شما می‌رسد که می‌رسد. در غیر این صورت، من از طریق دیگر عرضم را می‌رسانم و آن این که چرا باید طیب مخصوص شاه کشور اسلامی یک فرد بهایی باشد با این که در این کشور پزشکان مسلمان بس حاذقی هستند که می‌توانند انجام وظیفه کنند. (پایان اظهارات آیت الله سبحانی).

۶- تصویر کاریکاتورگونه از سخنان و عملکرد افراد، منحصر به آنچه گفتیم نیست. آقای احمدزاده از جمله مطالبی که به مرحوم حلبی نسبت داده، این است که او ورود خود به نهضت ملی را ناشی از توصیه پدرش در خواب دانسته است! و می‌گوید به او گفتم خواب که حجت نیست و شما باید...

بسیار بعید است کسی که زمانی در مشهد، مدرس طراز اول فلسفه بوده و از آشنایی وافر او با متون کلاسیک فلسفی داستان‌ها می‌گویند، دلیل ورود خود به نهضت ملی یا جریان انتخابات را صرفاً خواب پدرش مطرح کند! لحن مرحوم حلبی در مصاحبه با روزنامه خراسان (۶ دی ۱۳۳۰ ش) نیز ماجرا را بسیار منطقی‌تر از این حرف‌ها نشان می‌دهد:

از نظر وظیفه دینی و ملی برای آزادی انتخابات، رهایی مردم از زیر یوغ خودسران خودخواه گذشته که هر نالایی را بر مردم رنج کشیده تحمیل می‌نمودند، فعالیت اجتماعی نموده و به باری خدا مردم را بیدار و به حقوق تضييع شده خودشان آگاه می‌کنم تا هر کس را که صالح دانستند به آزادی اراده خود انتخاب نمایند.

نیز در ادامه همین مصاحبه، به جدایی مسیر خود از مسیر مرحوم میرزا احمد کفایی اشاره کرده و می‌گوید:

«علت این جدایی، از وجهه مرام و مسلک است. زیرا موقعی که صدای ملی شدن صنعت نفت از مرکز بلند شد پیشوای روحانی حضرت آیت الله کاشانی قدم‌های شدید و بلند در این راه برداشتند. من هم قدم در این راه را وظیفه دینی و وجدانی خود دانستم، ولی ایشان در این موضوع موافقت نکردند. (۲۱)

مقایسه این سخنان با مقولات احمدزاده از آقای حلبی، نشانگر آن است که وی، به جای تصویری جامع و واقع‌بینانه از تاریخ، کاریکاتوری از آن تحویل خواننده داده است. آقای احمدزاده، مبارزات آقای حلبی در آن مقطع با انگلستان را نیز از آنچه که بوده، کم‌رنگ‌تر جلوه داده است. آقای عمادالدین باقی می‌نویسد: «استاد محمدرضا حکیمی سال‌ها پیش برای راقم نقل می‌کرد که او را دیده است در حالی که پرچمی در دست و لباس آماده رزم بر تن داشته بر ایوانی بلند در مشهد ایستاده بود و مردم را به مبارزه علیه انگلیس‌ها دعوت می‌کرد و خود حرکت کرد تا دیگران در پی او بیایند. (۲۲)

همین‌جا بد نیست متذکر شویم که (به گفته مظلمین) خود مرحوم حلبی درباره علت سردی و کناره‌گیری‌اش از جریان نهضت



□ بدیهی است عملکرد انجمن حجتیه و شخص مرحوم حلبی، همچون هر شخص و گروه و سازمان دیگر، قابل نقد است.

منتها این کار بایستی با رعایت انصاف علمی و به انگیزه عبرت گیری و بهره‌مندی از تجارب گذشته صورت گیرد، نه پراکندن بذر کینه و اصرار بر احیای عقده‌ها و اختلافات کهنه

گونگونی دیده و ادوار و ابعاد مختلفی داشته‌اند. باید دید، من حیث‌المجموع، چقدر خدمت کرده و در کنار ضعف‌ها، از چه نقاط قوتی برخوردار بوده‌اند.

اگر حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی بالفرض هم روزی سخنی خوشایند دربار گفته باشد، اولاً باید دید بر پایه چه شناختی از موقعیت و مصالح کشور این سخن را بر زبان آورده است و ثانیاً نباید این سخن یا عمل - به فرض خطا- را بهانه چشم‌پوشی از آن همه مبارزات فلسفی با رژیم پهلوی ساخته و بر یک عمر مجاهده او علیه مفاسد اجتماعی (به‌ویژه سخنرانی‌های تند و کوبنده‌اش برضد رژیم در دهه ۴۰ و اوایل ۵۰) خط بطلان کشید.

به‌راستی، چقدر غیرمنصفانه است که خواننده، از آن همه خدمات و مبارزات پرشور فداییان اسلام علیه استبداد و استعمار، تنها این نکته را در مصاحبه آقای احمدزاده بخواند که آنان همچون "خوارج" می‌اندیشیده و عمل می‌کرده‌اند!

دست کم، خوب بود آقای احمدزاده که به حق از پیمان‌نگین بغداد به عنوان خطری بزرگ برای استقلال کشور یاد می‌کنند، این نکته را نیز متذکر می‌شدند که فدائیان اسلام نسبت به عاقد این پیمان (حسین علا) سکوت نکرده و به ترور وی پرداختند و همین امر مایه حبس و اعدام فجیع شهید نواب صفوی و هم‌زمان وی گردید. دادستان دادگاه آنان هم همان سپهبد آزموده مشهور، دادستان دادگاه دکتر مصدق بود.

در مورد مرحوم حلبی نیز، بایستی یک تحلیل دقیق، منصفانه و جامع‌الاطراف، و به دور از کینه‌توزی‌ها و پیش‌فرض‌های منفی صورت گیرد. آن مرحوم، اگر در برهه‌ای از انقلاب اسلامی ایران همراهی و همگامی لازم را نداشت (و به تعبیر دقیق‌تر، به نوع دیگری از مبارزه می‌اندیشید) باری، یک واعظ زبردست و یک معلم اخلاق بود که منبرهای عمومی او از حیث روحی و اخلاقی و به‌ویژه تشدید عشق به حضرت ولی عصر(عج) بسیار سازندگی داشت (برای نمونه، نوار معروف آن مرحوم: "جوان عاشق" و نیز سلسله سخنرانی‌های چاپ شده ایشان در سال ۱۳۶۹ ق ملاحظه شود). چندان که یک شخصیت انقلابی پایدار و یک مجاهد قبل الفتح (و بعد الفتح) یعنی استاد محمدرضا حکیمی در مورد او چنین داوری دارد:

"خطیب علامه، مجاهد ملی، گوینده پرهیزکار، عالم ربانی، روحانی مسؤولیت‌شناس، استاد بزرگ منبر و خطابه اسلامی، آموزگار مبانی مهدویت، ناشر حقایق قرآن و معارف آل محمد(ص)، پیراینده منبر و خطابه اسلامی از اوهام و اباطیل صوفیه و جداسازنده حقایق مسجد از ضلالت‌ها، خاتمه" یعنی حضرت حاج شیخ محمود حلبی خراسانی. (۲۶)

ملی، چنین اظهار می‌داشت که پس از بروز و تشدید اختلاف میان دکتر مصدق و آیت الله کاشانی، شخصاً با دکتر مصدق در تهران دیدار و گفت‌وگو کرده و ضمن برحذر داشتن وی از اختلاف با مرحوم کاشانی و هشدار نسبت به پیامدهای سوء این امر (از دست دادن پشتیبانی روحانیت و مردم متدین کشور) پیشنهاد آشتی و اتحاد با آیت الله را به آقای مصدق داده است. ولی دکتر، ضمن احترام به شخص حلبی، از پیشنهاد وی استقبال نکرده و این امر (همراه با استماع شایعه تصمیم برخی ملیون یا ملی نمایان به ترور آقای حلبی در مشهد) مایه سردی وی از نهضت و رفتن مخفیانه به تهران شده است.

۷- آقای احمدزاده مدعی است که پیوستن انجمن و آقای حلبی به انقلاب بعد از کنفرانس سران چهار کشور آمریکا، فرانسه، انگلستان و آلمان در گوادولوپ بود و از اواخر آذر سال ۵۷ شروع شد. (۲۳) این مطلب درست نیست. در سؤالی که از برخی مطلعین، درباره تاریخ پیوستن انجمن به انقلاب صورت گرفت، پاسخ داده شد که مسأله انقلاب اسلامی ملت و پیوستن انجمن به آن، در اواخر تابستان ۱۳۵۷ (یعنی حدود یک ماه قبل از هجرت امام به پاریس و نیز چند ماه پیش از کنفرانس گوادولوپ) به طور رسمی در یکی از جلسات سران انجمن که آقای حلبی نیز حضور داشت مطرح شد و اکثریت حضار از جمله خود حلبی با این امر موافقت کردند و حتی صحبت شد که در اساسنامه انجمن، به تناسب فضای جدید، تغییراتی صورت گیرد... در همین زمینه گفتنی است که در نیمه شعبان همان سال (۳۰ تیر ۵۷) مرحوم حلبی به پاس رعایت فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر عدم برگزاری جشن‌های نیمه شعبان به نشانه عزای ملت از دست رژیم) اکیداً دستور به عدم برگزاری جشن‌ها داده بود و در برابر اصرار برخی کسان که می‌گفتند جشن‌ها باید برگزار شود، شدیداً مقاومت کرد و لذا در آن سال جشن سالپایانه بزرگ انجمن در تهران تشکیل نشد. پس از پیروزی انقلاب نیز آقای حلبی به مناسبت‌های مختلف موافقت خود را با جمهوری اسلامی و رهبری امام خمینی ابراز داشت و اعلامیه‌های وی در جراید درج گردید. (۲۴)

به مناسبت اظهارات آقای احمدزاده پیرامون ارتباط میان انجمن و کنفرانس گوادولوپ! بجاست گفته باشیم یکی از اساتید مبارز حوزه علمیه قم (حجت‌الاسلام شیخ محمد آل اسحاق) در سال ۱۳۵۵ از قول یکی از دانشجویان ایرانی خارج از کشور نقل کردند که اخیراً کنفرانسی از سوی کشورهای استعماری در لبنان؟ (تردید از ماست) تشکیل شد که موضوع آن تحقیق پیرامون علل تحرک اسلامی - ضداستعماری موجود در ایران، و چاره‌جویی برای محو و نابودی آن بود. بحث‌ها و تحقیقات کارشناسان استعمار در آن کنفرانس به این‌جا رسید که این موج روزافزون ریشه در سه حرکت: نهضت امام خمینی(ره)، سخنرانی‌های حسینیه ارشاد و فعالیت‌های انجمن حجتیه دارد و بایستی برای مقابله با این تحرک اسلامی، به هر سه حرکت پایان داد (آقای آل اسحاق خوشبختانه حیات دارند و دو تن مستمع سخنان ایشان نیز در صورت لزوم حاضر به ادای شهادتند). (۲۵)

سخن آخر

اصولاً در نمره دادن به اشخاص، باید معدل گیری شود و قضاوت کلی راجع به افراد بایستی با ملاحظه همه جهات و جوانب شخصیت و فکر و عملکرد آنان صورت گیرد. مرحومین فلسفی، حلبی و دیگر شخصیت‌هایی که بخشی از تاریخ فرهنگ و سیاست ما را رقم زده‌اند، در طول زندگی خود نشیب و فرازها و تحولات

فراوان دوستان ولی عصر(عج) و ارادتمندان پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت گرامی او (ع) شمرده و الحق ابتکاری جالب و آموزنده و تبلیغی دانسته‌اند. (۲۷)

بدیهی است عملکرد انجمن حجتیه و شخص مرحوم حلبی، همچون هر شخص و گروه و سازمان دیگر، قابل نقد است. منتها این کار بایستی با رعایت انصاف علمی و به انگیزه عبرت‌گیری و بهره‌مندی از تجارب گذشته صورت گیرد، نه پراکندن بذر کینه و اصرار بر احیای عقده‌ها و اختلافات کهنه، بلکه اگر بتوان - که هنر نیز در همین است - بایستی آنان و دیگر اقشار ملت را (با بیان مستدل و در عین حال مشفقانه) برای همکاری جدی و فعال جهت حل مشکلات موجود کشور، متقاعد و بسیج نمود. به یقین آبرو و محبوبیت امام و انقلاب نیز در این صورت، بهتر و بیشتر حفظ و تقویت خواهد شد.

توجه داشته باشیم که، تنها با رعایت اخلاق و انصاف علمی و ملاحظه جامع واقعیت‌ها (ستایش خوبی‌ها و نکوهش بدی‌ها) است که می‌توان نظر عناصر بیگانه با انقلاب یا ریمیده از آن را جلب کرد و از طیف مخالفان قیام شکوهمند ملت، فرو کاست و بر دوستان و معتقدان آن افزود و هیچ چیز همچون تحلیل‌های غیرمنصفانه‌ای که بوی تسویه حساب‌های شخصی و گروهی از آن برمی‌خیزد، مایه تشتت صفوف و رمیدن دل‌ها از اسلام و انقلاب نیست. (۲۸) به هوش باشیم که رواج این نوع تحلیل‌ها خود ما را نیز بی‌آسیب نخواهد گذاشت.

جناب احمدزاده، برخی از فرزندان‌شان به دام مارکسیسم غلطیده‌اند و خود نیز سعادت! این را داشته‌اند که در برهه‌ای از دوران جمهوری اسلامی ایران به جرم همدلی و همکاری با برخی از گروهک‌ها، به زندان بروند و بعداً از سیمای جمهوری اسلامی توبه‌نامه خویش را قرائت کنند. قبل از آن نیز، بر اثر ایراد یک سخنرانی که در آن ظاهراً از کانالیزه‌شدن امام سخن گفته بودند، مورد پرخاش ایشان واقع شدند.

این نشان می‌دهد که ایشان، معصوم نیستند و ممکن است همچون دیگران به خطا بیفتند. بنابراین، مصلحت نیست که جانب احتیاط را از دست بدهند. به‌ویژه بایستی از نفس اماره بترسیم و بترسند که: نفس ازدهاست او کی مرده است؟... اندکی با تو بگفتم غم دل، ترسیدم که دل آزرده شوی، ورنه سخن بسیار است.

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین

پی نوشت‌ها:

- ۱- چشم انداز ایران، شماره ۲، ص ۳۱-۳۲
- ۲- همان، ص ۲۲
- ۳- همان، ص ۲۲-۲۳
- ۴- همان، ص ۳۱
- ۵- همان، ص ۳۲ و ۳۳
- ۶- همان، ص ۳۲
- ۷- همان، ص ۳۴
- ۸- ر.ک. یادنامه استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، به کوشش جعفر پژوم (نشر خرم، قم، ۱۳۷۰ ش) ص ۲۷۸-۲۷۹
- ۹- همان، ص ۳۱
- ۱۰- ر.ک. خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۶) ص ۱۸۵-۱۹۹

□ توجه داشته باشیم که، تنها با رعایت اخلاق و

انصاف علمی و

ملاحظه جامع واقعیت‌ها

(ستایش خوبی‌ها و نکوهش بدی‌ها)

است که می‌توان نظر عناصر بیگانه با انقلاب

یا ریمیده از آن را جلب کرد و

از طیف مخالفان

قیام شکوهمند ملت،

فرو کاست.

□ جناب احمدزاده، برخی از فرزندان‌شان

به دام مارکسیسم غلطیده‌اند و

خود نیز سعادت!

این را داشته‌اند که

در برهه‌ای از دوران جمهوری اسلامی ایران

به جرم همدلی و همکاری

با برخی از گروهک‌ها،

به زندان بروند و

بعداً از سیمای جمهوری اسلامی

توبه‌نامه خویش را

قرائت کنند.

استاد شهید مطهری نیز در ۱۸ شعبان ۱۳۹۷ ق (مرداد ۵۶) از مرحوم حلبی با عنوان "استاد عالیقدر حضرت حجت‌السلام جناب آقای حلبی دامت برکاته" یاد می‌کند و نیز مرحوم شهید بهشتی، در همان تاریخ اقدام انجمن حجتیه در برگزاری نمایشگاهی از کتب مربوط به حضرت ولی عصر(عج) در ۱۱ قرن اخیر را "مایه مسرت



۱۱- برای متن نامه ر.ک. خاطرات و مبارزات حجت الاسلام

فلسفی، همان، ص ۱۸۸-۱۸۹

۱۲- همان، ص ۱۸۹

۱۳- همان، ص ۱۸۹-۱۹۰

۱۴- گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه اسدالله علم)، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی (چاپ سوم، طرح نو، تهران ۱۳۷۱) ص ۶۶-۶۷

۱۵- خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، ص ۱۹۱

۱۶- زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت الله بروجردی، علی دوانی (ج ۳، نشر مطهر، تهران ۱۳۷۲) ص ۲۶۰

۱۷- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، حسین فردوست (ج ۵، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی) ۲۰۲۱-۲۰۲۰-۲۰۲۴

۱۸- کیهان، ۱۳۳۴/۲/۲۰

۱۹- ر.ک. اطلاعات، ۱۳۳۴/۲/۱۸؛ کیهان، ۱۳۳۴/۲/۱۹؛ ... این فرقه در دستگاه دولت نفوذ کامل دارد و لذا اهم امور در این مقام، تسویه ادارات و وزارتخانه‌ها و پست‌های حساس مملکت است از این فرقه...

مرحوم آیت الله بروجردی چندی بعد نیز در دیداری که در منزل خویش با سرلشکر تیمور بختیار (معاون نخست‌وزیر و فرماندار نظامی مرکز) داشت، برخورد بسیار تند و کوبنده‌ای با وی نمود که ماجرای جالب آن را آقای دوانی در کتاب زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع... (ص ۳۶۱-۳۶۲) آورده‌اند و مطالعه آن مفید است.

۲۰- چشم‌انداز ایران، همان، ص ۳۱

۲۱- روزنامه خراسان، ۱۳۳۰/۱۰/۱۶، مصاحبه با حاج شیخ محمود حلبی.

۲۲- روزنامه نشاط، ۱۳۷۶/۱۲/۱۵، مقاله عمادالدین باقی.

۲۳- چشم‌انداز ایران، همان، ص ۳۳

۲۴- نظیر تبریک پیروزی رزمندگان جبهه نور علیه ظلمت به امام خمینی مورخ ۶۱/۲/۲۸ و نیز تسلیت شهدای انفجار حزب جمهوری اسلامی ۶۰/۴/۱۸ برای برخی از این اعلامیه‌ها ر.ک. در شناخت حزب قاعدین زمان، ع. باقی (نشر دانش اسلامی، اسفند ۶۲) ص ۲۷۷-۲۸۱

روشن است که گرایش انجمن به انقلاب، یک شبه و خلق الساعه نبود و مقدمات آن از مدت‌ها قبل از آن تاریخ تدریجاً (بر اثر مشاهده فساد دامن‌گستر رژیم طاغوتی و رشد روزافزون قیام اسلامی ملت به رهبری روحانیت بر ضد آن) فراهم شده بود.

راقم این سطور در سال ۱۳۵۳ (یا ۵۴) در جشن بزرگ نیمه شعبان انجمن (که آن سال در خیابان پاستور تهران تشکیل شده بود) شرکت داشت. در جشن مذکور، سخنرانی به عهده آقای حسین تاجری بود و موضوع بحثش نیز انتظار مهدی (عج) و آثار و لوازم سازنده آن بود. یادم هست که برداشت حقیر و دوستان حاضر در مجلس از سخنرانی ایشان آن بود که انتظار، آمادگی و قیام بر ضد عوامل باطل و جور است و این سخنان در آن روزگار که اوج حاکمیت طاغوت بود، کاملاً بودار و بر ضد رژیم تلقی می‌شد. بعد دیدم که ایشان خود در مقدمه کتابی که در سال ۵۸ با عنوان "انتظار، بذر انقلاب" نوشته است به آن سخنرانی اشاره کرده و چنین آورده است:

"سال‌ها پیش - شب نیمه شعبان - در همین زمینه سخنی کوتاه داشتم (و نه تنها کوتاه، که پوشیده و سرپسته) زیرا مجلس عمومی بود و کلاغ‌های خبرچین سراپا گوش، و راز و رمز انتظار را نه با هر کس توان گفتن و نه بر هر کس توان گوشودن. پس در آن شب تنها اشارتی به این عقیدت شد و بس. اما اینک که در شب تاریک سرزمین شیعی ما، به برکت همین اعتقاد، سبیده آزادی دمیده است، بجا و رواست کمی بی‌پرده‌تر و اندکی گسترده‌تر، از این بینش انسان‌ساز و جامعه‌پرداز گفتگو کنیم... (انتظار بذر انقلاب، حسین تاجری، نشر کوکب، ص ۱۸).

به گمان ما سخنرانی بودار آن شب، برای مستمعین زیرک، چندان هم پوشیده و سرپسته نبود و فکر می‌کنم اگر نوار آن شب موجود باشد برداشت حقیر تأیید شود.

این خبر می‌رساند که

انجمن نیز در این اواخر آماج

دشمنی استعمار قرار داشته و

بنابراین ارتباط دادن

گرایش انجمن به انقلاب

با کنفرانس گوادولوپ،

خلاف واقعیت تاریخ و

بی‌انصافی است.

۲۵- پیداست که هدف از نقل این خبر، برابر نهادن نهضت امام با دیگر حرکت‌ها نیست. رهبر فقید انقلاب (ره) بر چکاد مبارزه ضد استبدادی - ضداستعماری ملت ایران قرار داشت و حرکت وی از حیث سیاسی - مبارزاتی قابل مقایسه با هیچ جریان‌ی نیست. اما به هر حال این خبر می‌رساند که انجمن نیز در این اواخر آماج دشمنی استعمار قرار داشته و بنابراین ارتباط دادن گرایش انجمن به انقلاب با کنفرانس گوادولوپ، خلاف واقعیت تاریخ و بی‌انصافی است.

۲۶- ادبیات و تعهد در اسلام، محمدرضا حکیمی، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۲۹

چنان‌که سال‌ها بعد نیز همو با توضیحاتی که برای عمادالدین باقی (نویسنده کتاب "حزب قاعدین") داد زمینه‌ساز تنه نسبی نویسنده مزبور شد، تا آن‌جا که پس از مرگ مرحوم حلبی مقاله‌ای در روزنامه نشاط نوشت و مرحوم حلبی را "جزو مردان بزرگ دهه‌های اخیر" و "دارای حق" بر گردن خویش شمرد و تصریح کرد که در کتاب وی "حزب قاعدین" به مقتضای حال و هوای حاکم بر کشور و مقتضای سن، اخلاق علمی مراعات نشده بود. نیز ضمن توصیه به ارزیابی کارنامه حلبی (به صورت مستقل از انجمن) حجتیه نوشت: "شخصیت‌هایی چون مرحوم حلبی، صرف‌نظر از این که، که بودند و چگونه می‌اندیشیدند بخشی از تاریخ ما را تشکیل می‌دهد و جزو میراث فرهنگی ما بشمار می‌آید و اگر از حق نگذریم حاصل جمع کارنامه آن‌ها مثبت بوده است." (روزنامه نشاط، همان).

۲۷- برای دست خط مرحومین مطهری و بهشتی ر.ک. در شناخت حزب قاعدین زمان، ع. باقی، ص ۲۹۳-۲۹۶.

۲۸- بی‌گمان، اگر بدینی و تندروی شدید برخی از انقلابیون نسبت به انجمن حجتیه در سال‌های اول انقلاب، عکس‌العمل مشابه برخی از افراد انجمن را بر نمی‌انگیخت، مسلماً مرحوم امام خمینی (ره) (که سیره‌اش مدارا با افراد و گروه‌ها و نصیحت پدیده برای هدایت تدریجی آنان به سمت انقلاب بود) در اواخر عمر آن‌گونه نسبت به انجمن یرخاش نمی‌کرد، و در ریشه‌یابی قضیه بایستی تاریخچه ماجرا و علل اصلی و اولی این اقدام امام را از نظر دور نداشت.

